

دیوان اشعار
حاج مهدی صالح
(حاج شکرالله)

گردآوری:
عبدالله اشرفی

زمستان ۸۳

صالح، مهدی، ۱۳۰۴-۱۳۸۱.
دیوان اشعار حاج مهدی صالح (حاج شکرالله) / مهدی صالح؛
گردآوری عبدالله اشرفی. -- تهران: کتاب آذرگان، ۱۳۸۳.
۲۱۶ ص.

ISBN: 964828122x

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. شعر فارسی -- قرن ۱۴. الف. اشرفی، عبدالله، ۱۳۲۵.
ب. عنوان.

۸۵۱/۶۲

PIR ۸۱۳۱/ الف ۷۵۱۴۶ د ۹

۱۳۸۳

۳۴۸۳۲-۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه انتشارات کتاب آذرگان

دیوان اشعار حاج مهدی صالح

گردآوری: عبدالله اشرفی

چاپ اول، ۱۳۸۳

۳۵۰ نسخه

انتشارات کتاب آذرگان

شابک: ۹۶۴-۸۲۸۱-۲۲-X

ISBN: 964 - 8281 - 22 - X

۱۷۵۰ تومان

فهرست اشعار

زندگی‌نامه شاعر..... ۹	آتشفشان دل..... ۴۰
پیشگفتار..... ۱۳	دست تو میل..... ۴۱
دانای راز..... ۱۷	دیدار..... ۴۲
	مرید عشق..... ۴۳
مناجات‌نامه..... ۱۸	آرزوی بوسیدن آستان..... ۴۴
	نمره‌ی بیست..... ۴۵
غزلیات	بالین یار..... ۴۶
کیست رسد فریادم؟..... ۲۳	رنج مادر..... ۴۷
غم هجران..... ۲۴	سروش..... ۴۹
ذکر اشجار..... ۲۵	حسرت دیدار..... ۵۰
جورینده..... ۲۶	تکیه به دنیا نمی‌کنم..... ۵۱
فتح خرمشهر..... ۲۷	گفتم که خیر..... ۵۲
سجده شکر..... ۲۸	نیش خند..... ۵۳
افزایش بار..... ۲۹	قرعه به نام..... ۵۴
عاشقم..... ۳۰	تحمل عشق..... ۵۵
صدایم کن..... ۳۱	مرغ اسیر..... ۵۶
شایق دوبار رضا (ع)..... ۳۲	آفتاب..... ۵۷
عفریت مرگ..... ۳۳	عکس جمال..... ۵۸
مرغ فالگیر..... ۳۴	راه ناهموار..... ۵۹
خود دیدن هنر نبود..... ۳۵	تیغ کشی از نیام..... ۶۰
ذکر هوو داشتن..... ۳۶	دست دعا..... ۶۱
یار رمیده..... ۳۷	مادر نادیده..... ۶۲
بازیگری چرخ..... ۳۸	ضرب شست (دفاع مقدس)..... ۶۳
شیره‌ی شیرین..... ۳۹	گل رخ ارزان..... ۶۴

۹۰.....	طلوع اوج.....	۶۵.....	عقاب عمر.....
۹۱.....	اشک بصر.....	۶۶.....	به یاد پدر.....
۹۲.....	در حال گذر.....	۶۷.....	عبرت.....
۹۳.....	غم دنیا.....	۶۸.....	زورق پشکسته.....
۹۴.....	هم نشینی.....	۶۹.....	درد عشق.....
۹۵.....	باد غفلت.....	۷۰.....	یار در سفر.....
۹۶.....	اشک حسرت.....	۷۱.....	دل بسته.....
۹۷.....	بهار آرزو.....	۷۲.....	ترک کافر کیش.....
۹۸.....	نظاره یار.....	۷۳.....	خواب ناز فرزند.....
۹۹.....	آیات حق نسا.....	۷۴.....	دنیا جوان خواهد شد.....
۱۰۰.....	گر می کوی.....	۷۵.....	مهرت به دل نشسته.....
۱۰۱.....	نوید رحمت.....	۷۶.....	گردیدن زمین.....
۱۰۲.....	امید ثمر.....	۷۷.....	جامانده.....
۱۰۳.....	دفتر دل.....	۷۸.....	پر پیچ و تاب.....
۱۰۴.....	بی اعتباری دنیا.....	۷۹.....	عشق دریا.....
۱۰۵.....	به دل جاگرفته ای.....	۸۰.....	شمع شب تار.....
۱۰۶.....	دل غمگین.....	۸۱.....	شعله ی عشق.....
۱۰۷.....	یار از دست رفته.....	۸۲.....	ناسازگاری زمانه.....
۱۰۸.....	طلوعی دوباره.....	۸۳.....	پردی اسرار.....
۱۰۹.....	خوابم کرده ای.....	۸۴.....	مرغ عشق.....
۱۱۰.....	دنبال دل و دیده.....	۸۵.....	دوری از می.....
۱۱۱.....	لعلت زیبا.....	۸۶.....	یادم کند یا نه.....
۱۱۲.....	تماشای گل.....	۸۷.....	گم کرده گل.....
۱۱۳.....	مرغک زریته بال.....	۸۸.....	پانیز عمر.....
۱۱۴.....	شکار یار.....	۸۹.....	شقایق.....

انتظار.....	۱۴۱	دل تپیدن را.....	۱۱۵
بالین یار.....	۱۴۲	یار بی وفا.....	۱۱۶
مهر پدر.....	۱۴۳	در سوگ علی آقا.....	۱۱۷
چه توان کرد.....	۱۴۴	لذت ناب.....	۱۱۸
تسنای بلبل از غنچه.....	۱۴۵	آیهی نور.....	۱۱۹
		در خیال تو.....	۱۲۰
ترکیب بند و ترجیع بند		کشتی بخت.....	۱۲۱
بود و نبود.....	۱۴۶	جستجو.....	۱۲۲
امید عفو.....	۱۴۸	دنیا نشود کام کسی.....	۱۲۳
ترحم پلنگ.....	۱۴۹	معمای من.....	۱۲۴
مهر مادر.....	۱۵۱	باد سعادت.....	۱۲۵
ثنای مادر.....	۱۵۳	کمتر ستمگری کن.....	۱۲۶
مدح مولای متقیان علی (ع).....	۱۵۵	در کنار یار.....	۱۲۷
مهدی موعود (۱).....	۱۵۷	استخدام.....	۱۲۸
گم کرده.....	۱۵۹	غریبانه چو لانه.....	۱۲۹
هجران بابا.....	۱۶۱	یار مشک بوی ابرو کمان.....	۱۳۰
راه سعادت.....	۱۶۳	سرگردانم امشب.....	۱۳۱
بهار.....	۱۶۵	سفره‌ی اربابم کرد.....	۱۳۲
دل‌بستگی دنیا.....	۱۶۷	شیاب عمر.....	۱۳۳
اشک باران.....	۱۶۹	دوران گذشته.....	۱۳۴
مولود کعبه.....	۱۷۱	بانگ داری.....	۱۳۵
مهدی موعود (۲).....	۱۷۳	یاد داور کردی.....	۱۳۶
آرزو.....	۱۷۵	بخت خفته.....	۱۳۷
آفت جان.....	۱۷۷	نگاه پروانه به شمع.....	۱۳۸
طلوع فجر.....	۱۷۸	علم و معلّم.....	۱۳۹
معلم در شاهوار.....	۱۸۰	گرد پیری.....	۱۴۰

قصاید

مثنوی

با ساز هر بازیگری رقصیده‌ام .. ۱۸۲	گرفتار دل ۱۹۸
چشم بر راه یک آقا ۱۸۴	بی‌خبران از خود ۱۹۹
حل شود هر مشکلی از نوجوانان. ۱۸۵	آهو و مادر ۲۰۱
دود ز هر خانه چرا بر هواست .. ۱۸۷	عاقبت ۲۰۳
طفل دبستانی ۱۸۸	

قطعات

مثلثات

ده مژده و شادم کن ۱۸۹	چنار پیر ۲۰۴
دیدن یار ۱۹۰	شب قدر ۲۰۵
جنگ نابرابر ۱۹۱	جنگ تحمیلی و دفاع مقدس ... ۲۰۶
	ستاره می‌چیدم ۲۰۸
	خروس خوش تَرَنَم ۲۰۹

رباعیات و دو بیتی‌ها

تسکین دل ۱۹۲	پنبه زن ۲۱۰
دل بی قرار ۱۹۳	خودپسندی ۲۱۱
تو یارم باشی ۱۹۴	گل چیدن ۲۱۳
دیده‌گریبان ۱۹۶	یاد مرگ ۲۱۴
دیر. پند جار دانه ۱۹۷	ابلیس مرگ و دهقان ۲۱۵
	دنیا ی فانی ۲۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگی‌نامه شاعر:

حاج مهدی صالح (حاج شکرالله) در سال ۱۳۰۴ در شهرستان نهاوند و در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد. زندگی ایشان پراز فراز و نشیب گذشت، خانواده‌ای که به شادی روزگار می‌گذراند چند صبحی یشتن طعم شیرینی با هم بودن را نچشیدند، پدرش مغازه‌دار و مردی زحمت‌کش و مادرش دلسوز و مهربان بود. او تا کلاس دوم مکتب را با خوبی و خوشی و در کنار خانواده‌ای مهربان سپری کرد، تا اینکه عقاب جور و چرخ گردون سر ناسازگاری ساز کرد و برادر بزرگ ایشان دچار بیماری شد و پدر او که در روستایی دیگر مغازه‌دار بود برای تیمار و نجات فرزند در شبی بارانی و طوفان‌زا پس از سرگردانی در سیاهی شب، نیمه شب به خانه می‌رسد و در همان حال و هوای برای سلامتی پسر شروع به نیاش و مناجات با پروردگار خویش می‌کند «در آن زمان هرکس ناامید می‌شد در فضایی باز با صدای بلند شروع به مناجات می‌کرد و دیگر اهالی محل که صدای او را می‌شنیدند با صاحب حاجت همراه و هم صدا می‌شدند».

از بد روزگار، پدر که به یاری پسر آمده بود بعد از بهبودی نسبی پسر، خود بیمار گشت و چند روز بعد زندگی را وداع گفت، اما این پایان کار نبود و مادر هم که پروانه‌وار در کنار تنهایی کودکانش می‌سوخت، شب هفت پدر در کنار او به آرامش ابدی رسید و تنهایی بچه‌ها در آن سال شوم بیشتر شد.

خواهر بزرگشان که در کنار شوهر خود زندگی مستقلی داشت به همراه بستگان پیشنهاد نگهداری از بچه‌ها را دادند، اما رضا برادر بزرگ‌تر که یازده سال بیشتر نداشت این پیشنهاد را نپذیرفت، درس را رها کرده و به کار کردن مشغول شد و زندگی را هرچند به سختی، اما می‌گذراندند.

در این مقطع زمانی بود که حاج مهدی صالح نیز درس را رها کرد و شاگرد مغازه‌داری با حقوق سالیانه ۱۸ تومان شد، اما این کار مدت زیادی طول نکشید و او در سال ۱۳۱۷ (زمانی که سیل نهاوند را فراگرفت) با درآمدی بیشتر شاگرد بنا شد، او مدت ۶ سال این کار را ادامه داد و تمامی اعضاء خانواده در کنار هم زندگی تقریباً راحتی داشتند، دیری نگذشت که برادر بزرگ‌تر او ازدواج نمود و حاج مهدی صالح هم که نمی‌خواست مزاحمتی برای برادر و همسر او داشته باشد در عنوان جوانی از آنها جدا شد، تک اتاقی کرایه کرد و به تنهایی روزگار را سپری می‌نمود.

او پس‌اندازی حدود ۱۵۰ تومان داشت که یکی از بستگانش پیشنهاد راه‌اندازی مغازه‌ای را داد و آنها با یکدیگر شریک شدند، البته چون او بنایی بلد بود کار می‌کرد و شریکش هم مغازه را می‌چرخاند و هرچه درآمد داشتند صرف خرید جنس برای مغازه می‌کردند تا اینکه او به سربازی رفت و شریکش پایه خیانت به او را بنا نهاد و پولی برایش نفرستاد. او هم که به خاطر جنگ آذربایجان نتوانسته بود تا پایان سربازی‌اش به مرخصی بیاید، متحمل سختی زیادی شد. بعد از اتمام دوران سربازی چون خانه‌ای نداشت، مدتی در کنار برادر بزرگش زندگی می‌کرد تا اینکه به واسطه اندک سرمایه‌ای که از خواهرش گرفته بود با یکی دیگر از بستگان نزدیک شراکتی را آغاز کرد.

او بعد از ۲ الی ۳ سال تلاش مداوم با دختری متدین و از طبقه اجتماعی متوسط، «هرچند آنها فقط امکانات اولیه یک زندگی مشترک را داشتند، اما پر

امید» ازدواج کرد و با همدلی همسر مهربان خود زندگی مناسبی را برپا نمودند. آنها بعد از گذشت چند سال، پس انداز مناسبی علاوه بر مغازه و خانه‌ای که خود ساخته بودند داشتند، ولی او خانه‌اش را به دلیل مشروب فروشی‌های متعدد در آن محله خیلی ارزان فروخت و در بیرون شهر مقداری زمین را با شریکش خریداری نمودند و آن را در زمان قیام آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بعد از کار و تلاش فراوان بنا نهادند و زندگی جدیدی را با حضور دو فرزند دختر آغاز نمودند. به مرور زمان رفتار شریکش عوض و این نشانه بدی در آغاز فصل سرد بود، چرا که شریکش (که یکی از بستگان نزدیکش بود) جواب خوبی‌ها و صداقت او را با این جمله داد: دیگر شراکت با تو برای من به صرفه نیست.

فردای آن روز پس از حساب و کتاب با کلی ضرر و زیان و یک سفته هزار و دویست تومانی که قرار شد شش ماه بعد به پول تبدیل شود، به خانه‌اش برگشت. او که دستش تهی شده بود در سرمای زمستانی هم گام بر پیشانی زمین گذاشته بود به شدت نگران همسر و فرزندان خود بود، اما ناامیدی و یأس بر او غلبه نکرد و فردای آن روز سرد با توکل به خدای خویش مشغول کار بنایی شد و تا اول رویش گل‌ها زندگی را به خوبی و خوشی گذراندند، حتی ۵۰۰ تومان نیز پس انداز کرد. بعد از گذشت ۶ ماه درخواست پولش را از شریک سابق کرد، اما او پولی نداشت، پس دو ماه مهلت درخواست کرد و بعد از گرفتن سفته چک بدون امضایی به او داد، اما بعد از مشخص شدن این قضیه که چک فوق وجه قانونی ندارد از خیر سرمایه ۱۰ ساله‌اش گذشت.

با این حال او با توکل به خدا از پانته‌شست و با نیروی توکل و ایمان دوباره شروع به کار و تلاش کرد و با لطف خداوند بعد از چند سال سرمایه‌ای چند برابر سرمایه شریک سابقش به دست آورد.

حاج مهدی صالح در سن چهل و یک سالگی به زیارت خانه خدا مشرف

شد و بعد از برگشت مغازه‌ای را خریداری نمود و شروع به کار در مغازه کرد. شریک سابق او به طرح نقشه برآمد که برای بار دیگر با او شراکت نماید. اما او که جز ضرر و زیان از شراکت با دیگران چیزی عایدش نشده بود قبول نکرد. ایشان در ۶۶ سالگی دچار بیماری قلبی شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت و با خواست خداوند او که دوباره به زندگی بازگشت، اما این بیماری هم نتوانست مانعی بر سر راه او برای رسیدن به اهداف والایش باشد و تا پایان عمر زندگی خوبی در کنار همسر و فرزندان سپری نمود.

او مردی بود که همیشه در کارهای خیرخواهانه شرکت می‌کرد و چون فردی رنج کشیده بود به نیازمندان کمک می‌کرد، او مرد عمل، زندگی، خوبی و امید بود، راسخ با پشتکاری فراوان و ایمانی قوی، در تمام کارهایش خداوند منان را مد نظر داشت و تا آخرین لحظات زندگی تشنه علم و دانش بود، او در اواخر عمر با توجه به روحیه عارفانه و اجتماعی‌اش روی به سرودن شعر آورد و همیشه و در همه حال تا زمانی که در تاریخ ۸۱/۱۱/۱۵ در سن ۷۷ سالگی دارفانی را وداع گفت با همدلی همسر مهربانش فرزندان صالح و نیکوکار به جای گذاشت که با تلاش و کوشش این عزیزان است که دیوان اشعار مرحوم حاج مهدی صالح به یادگار می‌ماند.

هرگاه نام این عزیز از دست رفته بر لبانمان نقش می‌بندد، خاطره خوبی‌ها و مهربانی‌ها زنده می‌شود.

در پایان از آقای عبدالله اشرفی که در گردآوری و تنظیم این دیوان زحمات فراوانی را متقبل شده‌اند و کلیه کسانی که ما را در به اتمام رساندن این اشعار یاری نموده کمال تشکر و احترام را داریم.

روحش شاد و یادش گرامی باد

«بنام آنکه هستی نام از او یافت»

پیشگفتار:

هنگامی که میکل آنژ در بستر مرگ خفته بود به کاردینال سال
ویاتی که بر بالین او بود چنین گفت: «من می‌میرم و حال آنکه تازه مقدمات
هنر را آموخته‌ام»
دیگر اینکه گفته‌اند:

مردِ هنرمندِ هنرپیشه را عمر دو پا بست در این روزگار
تا به یکی تجربه آموختن با دگری تجربه بردن به کار
به هر صورت عبارات بالا کلامی هم‌آهنگ و مصداقی مناسب و
زیباست نسبت به مرحوم حاج مهدی صالح که رویکرد به شعر و شاعری
را دیگر آغاز کرده بود یعنی آنگاه که نقد جوانی را از دست داده و منادی
شرعش در خروش و واعظ شیب‌اش در بناگوش بود، حدود ۶۵ سالگی

به عرصه شعر گام نهاد و درست در ایام پیری و به اصطلاح امروز بازنشستگی وقتی از کار و تلاش و زحمات طاقت فرسای زندگی خسته شد، شاعری اختیار کرد و بخاطر تنوع و طبع آزمایی در وادی شعر و ادب وارد شد، دست در قالب شعر زد و بیان کرد آنچه را که در پس چهره گرفته و رنج کشیده اش نهفته بود. قریب ده سال بود که هر چهارشنبه رأس ساعت معین در محل خلوت انیس به موقع و با دستی پُر حاضر می شد. در آغاز کار بسیار مبتدی و ناآزموده می نمود، اما از تلاش و ادامه کار دست نکشید و با علاقه ای وافر در ایام کهولت سن و قدرتی که به اعجاز شبیه بود یکساله رهی چندین ساله را طی کرد و در اثر ممارست و مدارست فراوان با اوزان عروضی و تقطیع آشنا شد. علی ای حال به شعر کلاسیک دلبستگی خاصی پیدا کرد و طبق سنت و الگویی که از پیشینیان فرا گرفته بود بارها در این عرصه خود آزمایی کرد. با استناد به شعر صائب تبریزی باید گفت:

پیری رسید و نوبت طبع جوان گذشت

رطل تن از تحمل بار گران گذشت

اما او این بار گران را تحمل کرد و با اینکه برف پیری بر پیکرش باریده و آثار ضعف و سستی در چهره و اندامش نمایان بود و هر لحظه از درون چون شمعی نیم سوخته ذوب می شد و فرو می ریخت اما هیچگاه توان و طاقت درونی را از دست نمی داد و پیوسته با روحیه ای مقاوم و خستگی ناپذیر سعی داشت خود را پابرجا و توانا نشان دهد، درست همچون چناری کهنسالی درون سوخته و خالی شده که تنها با لایه نازکی

از تنه تنومند قدیمی‌اش برپا ایستاده است و با وزش تند بادی از پای درخواهد آمد. به این ترتب خود را نگه داشته بود و مرگ تدریجی را تجربه می‌کرد.

سالها بود که با ناراحتی قلبی به زحمت نفس می‌کشید و یا شاید خدا خواسته بود که جراحان قلب بعد از عمل جراحی عمری دوبار به او بخشیده بودند زندگی می‌کرد، قدم می‌زد و هیچگاه حتی در بستر بیماری قلم از دستش نمی‌افتاد، دفتر اشعارش راهمواره چون باری گران با خود حمل می‌کرد. با اینکه محفل شعری ما در طبقه دوم اداره ارشاد برگزار می‌شد اما او با تلاشی پی‌گیر سر موعده پله‌ها را به سختی می‌پیمود و به جمع دوستان می‌پیوست.

به هر تقدیر او مردی نجیب، باوقار، آرام، مهربان و صمیمی، رنج کشیده و کارآزموده بود و همانطور که خدای عزّ و جل فرموده است «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنِ اِیْ پسر» با وجود ضعف و سستی هرروز دست در کار جدیدی داشت، با اینکه از نفس افتاده بود اما هرگز از پای نمی‌نشت.

و اما شعر او چنان که از محتوای کلام و اشعارش پیداست به سبک کهن، به ویژه در قالب غزل و مثنوی سروده شده، صداقت و پاکی، عبادت، زهد و تقوی مرام و مسلکش بود، این مفهوم از مضامین عمده اشعار اوست.

اشعارش بیشتر جنبه اخلاقی و موعظه و پند و اندرز دارد. او کلامی منظوم و موزون داشت و به پیروی از اساتید بزرگ گذشته

بسنده می‌کرد. ایماژ و تصویرگرایی و صور خیال کمتر در اشعارش
هورید است.

اما به هر حال شعر و هنر را در راستای اعتقاد و باورهای دینی و
خدمت به دیگران معنا می‌کرد. روانش شاد، یادش گرامی و گفتارش
پاینده باد

عبدالله اشرفی

مسئول انجمن ادبی خلوت انس نهاوند